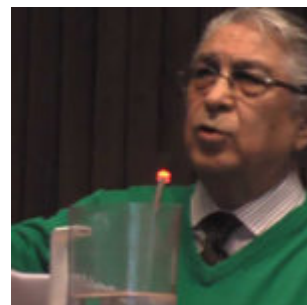


و امروز چه باید کرد؟ منوچهر تقوی بیات

برای پاسخ به " امروز چه باید کرد؟" پیش از همه با راه کارهای خردمندانه، بدون خونریزی و ویرانی، باید حکومت اسلامی را برانداخت. تک تک ما، به تنهایی و هر کس بر پایه ی دانش و تجربه ی خود نمی تواند چنین مشکل بزرگ و بی سابقه ای را حل کند. ما به خرد جمعی همه ی ایرانیان نیاز داریم. همه ی شهروندان ایرانی از هر گوشه ی



کشور، از پیروان همه ی آیین ها و شیوه های اندیشه ی سیاسی گوناگون، از هر شهر و دیاری و از هر ایل و تباری، حتا شهروندانی که در خارج از کشور زندگی می کنند، با یاری یکدیگر و در یک جبهه ی بزرگ رهایی بخش میهنی، باید کشور خود را نجات دهند. شهروند به کسانی گفته می شود که در تمدن های امروزی و برابر اعلامیه حقوق بشر در یک کشور و با حقوق برابر در کنار یکدیگر زندگی می کنند و به حقوق یکدیگر احترام می گذارند. برابر ماده یک و دو و سه اعلامیه حقوق بشر؛ « مردم سراسر جهان، بدون هیچ تمایز و امتیازی، آزاد و برابرند و صرفنظر از نژاد، رنگ، جنسیت، زبان، مذهب، عقاید سیاسی یا هر عقیده دیگری، خاستگاه اجتماعی و ملی، [وضعیت] دارایی، [محل] تولد یا در هر جایگاهی که باشند، سزاوار تمامی حقوق و آزادیهای مطرح در این «اعلامیه» اند.» امروز در ایران استعمار زده، باید جبهه ی آزادی بخش ملی برپا ساخت.

جبهه ی آزادی بخش ملی همیشه برای رهایی همه ی شهروندان یک کشور از زیر ستم یک قدرت داخلی یا خارجی، در یک سرزمین برپا می شود. بیش از چهل سال از فریب و خیانت و جنگ و جنایت حکومت اسلامی در ایران می گذرد. امروز دیگر ساده ترین و ناآگاه ترین مردمان میهن ما نیز به دشمنی این حکومت با شهروندان ایرانی پی برده اند. دروغ و خدعه های خمینی در پاریس و در بهشت زهرا و در مسند قدرت و پس از خمینی، سی سال فتنه ی علی خامنه ای، با پشتیبانی روسیه و چین از حکومت خامنه ای، نشان داده است که این حکومت در اصل ایرانی نیست، بلکه بسیار بدتر از یک حکومت اشغالگر، ضد بشر و ضد ایرانی است. باید مردمان ما و نخبگان ایرانی، تاریخ کشور استعمار زده ی ما را از نو بازخوانی کنند. داده ها و اطلاعات اقتصادی،

اجتماعی و سیاسی ایران را کارشناسان باید در سمینارها و نشست های دانشورانه بررسی کنند. ما باید تاریخ کشور خود را به شیوه ای مدرن و امروزی بازخوانی کنیم.

بزرگترین گواه استعمارزدگی ایران شکل حکومت قرون وسطایی امروز آن است. پیشینه ی این حکومت با امپراتوری مقدس روم و کمپانی هند شرقی انگلیس پیوند دارد. یک صد و پنجاه سال پیش از تشکیل کمپانی هند شرقی در هندوستان، اوزون حسن پدربزرگ شیخ حیدر(پدر شاه اسماعیل صفوی) با تئودورا دختر امپراتور ترابوزان ازدواج کرد و پای اروپاییان به ایران باز شد. پس از این ازدواج، اوزون حسن با پاپ نیکلاس پنجم امپراتور روم روابط دوستانه و بازرگانی برقرار ساخت. در آغاز سده هفدهم دودمان صفویه به دامن کمپانی هند شرقی بریتانیا افتاد. دو شهروند انگلیسی به نام برادران شرلی وزیرمختار شاه عباس در اروپا شدند. از آنجایی که امپراتوری عثمانی تهدید بزرگی برای اروپایان به شمار می رفت، برادران شرلی برای منافع خودشان و هماهنگ ساختن و جلب پشتیبانی اروپاییان در جنگ های ایران بر ضد عثمانی ها، به دربار انگلیس و به دربار پاپ رفتند. نفوذ جاسوسان کمپانی هند شرقی و انگلیس در دربار صفوی با وارد کردن "علمای شیعه" از خارج به ایران، آیین شیعه را در کشور ما تقویت کرد. همان حکومت شیعه به سرکردگی خمینی و با پشتیبانی و توافق چهار کشور بزرگ سرمایه داری در کنفرانس گوادالوپ، در پایان سده بیستم توانست دوباره حکومت را در ایران به دست آورد. نسب حکومت شیعه ی خمینی به کمپانی هند شرقی بریتانیا باز می گردد. حکومت اسلامی خمینی و خامنه ای در ایران تاکنون بدتر از هر حکومت خارجی و اشغالگر رفتار کرده است.

در این چهل و اندی سال، حکومت اسلامی به هیچ کس از کوچک و بزرگ، زن یا مرد، مسلمان و غیرمسلمان، فارس و ترک و کرد و لر و بلوچ و غیره رحم نکرده است. با برپا کردن جنگ در داخل و خارج از ایران صدها هزار جوان ایرانی را به گونه ای مجاز به نام دفاع از اسلام و ایران، به کشتن داده است. دختران و پسران جوان را به شیخ های عرب فروخته و جان و مال و ناموس همه را به تاراج برده است. از بلا های طبیعی مانند زلزله و سیل و بیماری برای از بین بردن مردمان بی گناه بهره گرفته است. این حکومت ثروت های ملی ما مانند نفت، طلا و معدنی های دیگر، جنگل ها حتا آب و خاک ایران را فروخته و پول آن ها را در بانک های کشورهای خارجی ذخیره کرده، اقتصاد ایران را ضعیف و اقتصاد کشورهای سرمایه داری را تقویت کرده است. علاوه بر

غارت ثروت های ملی نان را هم از سفره ی کارگران و مردمان فقیر دزدیده است. قیمت ارز بیش از دو هزار برابر شده است. دلار از هفت تومان به نزدیک پانزده هزار تومان رسیده است. این گرانی به این معنا است که یک نان سنگگ را دوهزار تکه کرده اند و ۱۹۹۹ تکه ی آن را به غارت برده اند و برای فرزندان مردمان بی چیز یک تکه از دو هزار تکه ی نان سنگگ برجای مانده است. فقر و گرسنگی و بی دارویی هر روز صدها نفر را به کام مرگ فرو می برد و اعتیاد و خودفروشی در سراسر ایران بیداد می کند. کارهای ضد بشری حکومت اسلامی از کارهای هیتلر و جنایت کاران جنگی هم فجیع تر و ضد انسانی تر است.

حکومت اسلامی برای آن که بتواند به جنایت ها و غارت های خود ادامه دهد و با مقاومت نیروهای جوان و مردمان کوچه و بازار روبرو نشود صدها هزار نوجوان، جوان و افسران کارآزموده و سپاهیان و بسیجی ها را در جنگ ایران و عراق و در جبهه های سوریه و دیگر کشورهای خاورمیانه به کشتن داده است. دوستی داشتم به نام جهانگیر فولادوند که دوستانش و خانواده اش او را بهزاد می نامیدند. او افسری بسیار میهن دوست و در کار توپخانه ورزیده بود. در جنگ ایران و عراق، نام سروان فولادوند در جبهه، عراقی ها را به وحشت می انداخت. او روزها و هنگام جنگ، دشمن را به زیر آتشبار می گرفت و هنگام آتش بس و در نیمه شب ها، جسد جوانان ایرانی را که کشته شده بودند جمع آوری می کرد تا برای خانواده های آنان بفرستد (کاری انسان دوستانه و داوطلبانه). عوامل اطلاعاتی حکومت اسلامی یعنی خودی ها، او را از پشت و از درون خاک ایران با گلوله ی خمپاره تکه تکه کردند و جسدش را به درجه ی سرگردی ارتقاء دادند و فرزند شیرخواره اش را بی پدر کردند. او را در قطعه ۳ ردیف ۷ در گورستان امامزاده علی اکبر در چیدر به خاک سپردند. در هنگامه ی جنگ با عراق، برادران اسلامی و فداییان خمینی هزاران هزار جوان مسلمان عاشق و میهن دوست را شناسایی کرده و در جبهه های جنگ ایران و عراق بی سر و صدا کشتند.

افزون بر این گونه سربازان گمنام، شمار افسران و فرماندهان میهن دوستی که در "جبهه ها" کشته شدند بسیار است. درباره ی مرگ دکتر مصطفی چمران، سایت همشهری آنلاین در تاریخ ۲۸ اردیبهشت ماه ۱۳۸۷ با آب و تاب، به شیوه ی حرف های کلیشه ای همیشگی آخوندها، چنین می نویسد: «در سحرگاه سی و یکم خردادماه شصت، ایرج رستمی فرمانده منطقه دهلاویه به شهادت رسید و شهید دکتر چمران از این حادثه افسرده و ناراحت بود. غمی مرموز همه رزمندگان ستاد، بخصوص

رزمندگان و دوستان رستمی را فرا گرفته بود... با اصابت یکی از خمپاره های صدامیان [به دکتر چمران]، یکی از نمونه های کامل انسانی که مایه مباهات خداوند است، [همشهری از اندیشه های خداوند هم آگاه است!] یکی از شاگردان متواضع علی(ع) و حسین(ع) ... « به امر خداوند کشته می شود. درباره ی چگونگی کشته شدن دکتر مصطفی چمران دوست و دشمن داستان های گوناگونی نوشته اند. با کشته شدن داریوش فروهر و همسرش پروانه ی اسکندری در اول آذر ماه ۱۳۷۷ خورشیدی، رسوایی قتل های زنجیره ای آشکار شد و راز بسیاری از قتل های مرموز سیاسی نویسندگان، روشنفکران و قتل عام های بی دلیل و شهیدسازی های جنگ نیز گشوده شد.

امروز حکومت خامنه ای با وارد کردن شبه نظامیان عرب و مسلمان مانند حشد الشعبی، فاطمیون افغانی، زینبیون پاکستانی، حزب الله لبنان و ... در صدد تغییر ساختار حکومت اسلامی است. این روزها جابجایی های گسترده و مهمی در رده های بالایی سپاهیان و بسیجی های ایرانی انجام می گیرد. آنهایی را که به راستی ایرانی و یا نیز به گفته ی خودشان پیرو علی هستند، کنار می گذارد و بر آن است تا حکومتی کاملن خارجی و عرب تبار در ایران بر سر کار بیاورد. اگر تا دیر نشده ما ایرانیان فکری به حال خودمان و کشورمان نکنیم، بزودی و در آینده ی نزدیک سران سپاه و سران حکومت ایران دیگر ایرانی تبار نیز نخواهند بود و ایران به یک کشور کاملن اشغال شده مبدل خواهد شد. امروز برای رهایی ملت ایران و نجات کشور، باید جبهه ای آزادی بخش و فراگیر برپا ساخت.

منوچهر تقوی بیات

استکهلم – سوم خرداد ماه ۱۳۹۸ خورشیدی برابر با ۲۴ ماه مه ۲۰۱۹ میلادی

آقای زیبا کلام، آیا زن‌کشی مسئله‌ای خصوصی است؟ از مهران زنگنه

یک گفتمان مردانه‌ی قدرت!

کارکرد ایدئولوژی‌ها در روابط و مناسبات اجتماعی، یعنی تضمین رابطه‌ی نامتقارن قدرت را می‌توان در تعریف آنان از حوزه‌ی خصوصی و عمومی و منطق دو ارزشی آن نیز دید. بر اساس این دوگانگی معمولاً حوزه‌ی عمومی حوزه‌ی سلطه‌ی عقل و حوزه‌ی خصوصی حوزه‌ی سلطه‌ی میل-احساس (امر غیر عقلانی) است. بر بستر این تعریف، این یا آن وجه از



رابطه‌ی نامتقارن جنسیت در جامعه (که در عین حال رابطه‌ی نامتقارن قدرت نیز هست) ایضا به یکی از دو حوزه مذکور یعنی خصوصی و عمومی انتقال می‌یابد و بدین ترتیب رابطه با دخالت (چون امری عمومی است) و عدم دخالت (چون امر خصوصی است) تضمین می‌شود. از نقطه نظر رابطه‌ی جنسیت و سلطه در آن اما خصوصی و عمومی حوزه‌های خنثی نیستند. اینکه چه امری خصوصی و چه عمومی، چه امری سیاسی و کدام امر غیر سیاسی است، رابطه‌ی تنگاتنگی با رابطه‌ی جنسیت و شکل سلطه در جامعه دارد.

چرا اما این منطق دو ارزشی خنثی نیست؟ چون آنجائیکه دو فضا (به خصوص در سطح حقوقی) قرار است از یکدیگر تمیز داده و جدا بشوند، تحقق رابطه‌ی قدرت نامتقارن جنسیت بدین ترتیب از مجرای دخالت/عدم دخالت (با عمومی یا خصوصی جلوه دادن آن) تضمین می‌شود. مثال مشهور آن پوشش است. آن که از آزادی پوشش دفاع می‌کند، آن را امر خصوصی تلقی می‌کند، در مقابل آن که از حجاب یا عدم حجاب به شکل اجباری دفاع می‌کند، پوشش را نه امری مربوط به شخص بلکه امری می‌بیند که جامعه باید آن را تنظیم کند. هر دو تا آنجا که در چارچوب گفتمان خصوصی و عمومی استدلال می‌کنند، با عدم دیدن مسئله در چارچوب مسئله‌ی سلطه و نفی یا تائید آن، در بند یک ایدئولوژی گرفتارند.

دخالت با تمسک به عمومی بودن امر و «عدم» دخالت با تمسک به خصوصی بودن (یا توصیه‌ی بی طرفی که در واقع در ذات خود دفاع از وضع

موجود است) با تشبث به برهان‌های ایدئولوژیکی مثل برهان‌های نخ‌نمای فلسفی در مورد طبیعت انسان (زن و مرد) که هیچ مبنای عینی‌ای ندارند و به یک معنا دلخواسته‌اند، برای تضمین رابطه‌ی سلطه‌ی صورت می‌گیرند. اگر زن و مرد در عالم واقع، در روابط اجتماعی نابرابر باشند، در واقع اعلام خصوصی بودن رابطه و به این ترتیب عدم دخالت نیز همچند دخالت به نفع طرف مسلط در وجوه مختلف این رابطه نابرابر را تضمین می‌کند. بنابراین بسته به مورد نه فقط با دخالت رابطه‌ی نابرابر تضمین می‌شود، بلکه با عدم دخالت نیز.

بر بستر توضیح فوق در مورد منطق دو ارزشی خصوصی/عمومی است که باید گفته‌ی آقای زیبا کلام و اشاره ایشان به امر خصوصی در مورد زن‌کشی اخیر را مورد بررسی قرار داد. ایشان می‌نویسند: «ای کاش یاد می‌گرفتیم برای حریم شخصی و خصوصی انسان‌ها حتی دشمنان و مخالفین‌مان حرمت قائل میشدیم. اگر در سختی‌ها و به هنگام زمین خوردن‌های شان دستشان را نمی‌گرفتیم، لااقل لگدشان نیز نمی‌کردیم. آنچه برای محمد علی نجفی اتفاق افتاد، ممکن است برای خود ما، نزدیکان، هم‌حزبی‌ها و عزیزانمان هم اتفاق بیفتاد.» در اینجا از بررسی بامزه‌گی استدلال که قتل را با زمین خوردن یکی می‌گیرد، صرف‌نظر می‌شود. فقط اشاره باید کرد، کم مانده است مانند دیگری که اتفاقاً اصلاح طلب نیست، از ما بخواهد «احترام بگذاریم؛ به مردی که معشوق خود را می‌کشد.» و قتل را بدل به امری رمانتیک و قهرمانانه بکنیم و برای آقای نجفی کف بزنی و هورا بکشیم.

البته ایشان روشن نمی‌کند کدام وجه از اعمال آقای نجفی به حوزه‌ی خصوصی تعلق دارند؟ قتل یا کتک زدن همسرش؟ یا هر دوی آنها.

با قدری دقت دیده می‌شود که آقای زیبا کلام نه فقط پیشنهاد می‌کنند دست آقای نجفی که گویا بر حسب اتفاق زمین خورده است، گرفته شود، به او کمک شود، ☐ ☐ ☐ ☐ ☐ ☐، بلکه پیشنهاد می‌کند به حریم خصوصی ایشان احترام بگذاریم، گویا ایشان مرتکب جنایت نشده است، گویا قتل و خشونت، زن‌کشی و کتک زدن زنان امری خصوصی است. کارکرد ایدئولوژی ایشان را وقتی پای زن به میان می‌آید و برابری زن و مرد مطرح می‌شود، می‌توان به روشنی دید، اگر توجه بکنیم با انتقال قتل و خشونت، کتک زدن همسر به حوزه‌ی خصوصی، بر حسب این ایدئولوژی بلافاصله عدم دخالت در آن به عنوان یک امر اجتماعی نتیجه می‌شود. بدین ترتیب کارکرد منطق دو ارزشی (در چارچوب تقسیم به حوزه‌ی خصوصی و عمومی) در رابطه‌ی جنسیت روشن می‌شود. آقای زیبا کلام با انتقال اعمال خشونت که یکی از ابزارهای سلطه در رابطه‌ی زن و مرد

است، با خصوصی تلقی کردن اتفاق، آن را به خود زن و مرد واگذار می‌کند. باید به فوکو در این مورد حق داد که هر گفتمانی را گفتمان قدرت می‌داند. گفتمان خصوصی/عمومی را نیز حداقل در رابطه‌ی جنسیت باید گفتمان قدرت جنس مسلط تلقی کرد.

آیا در گفتمان لیبرال/نئولیبرال آقای زیباکلام زن و حقوق او (در اینجا مقتول) جایی دارند؟ بله، البته اما فقط به عنوان مسئله خصوصی که نباید به اعتبار خصوصی بودن در آن دخالت کرد و مورد تحقیق قرار داد و یا در مورد آن حرف زد، مگر پشت درهای بسته، آن هم نه به عنوان امر اجتماعی، نه نمونه‌ای از خشونت به عنوان امر ساختاری.

آنچه که ایشان ندیده‌اند یا نمی‌خواستند ببینند زن‌کشی است. چرا؟ شاید باید به فمینیست‌ها حق داد، آنجا که جنس را در دیدن/ندیدن جهان در تمامیت آن موثر می‌دانند و گفت احتمالا به علت جهان بینی مردانه‌شان! آنچه اما مسلم است عبارت است که ایشان نمی‌دانند یا نمی‌خواهند بدانند که هیچ چیز در یک رابطه‌ی سلطه، و در اینجا سلطه در رابطه‌ی جنسیت خصوصی نیست. آیا ایشان از گزارش‌های سازمان ملل (سازمان ظاهرا مورد علاقه‌ی ایشان) در مورد پدیده زن‌کشی در سطح جهان خبر ندارند؟ اگر ندارند باید به ایشان گفت که بر اساس گزارش‌های رسمی سازمان ملل ۵۰۰۰۰ زن در سال یعنی روزانه ۱۳۷ نفر عمدتا توسط «شریک» زندگی‌شان کشته می‌شوند.

کاری که آقای نجفی کرده جدید نیست، اما نمونه‌وار است. مهم نیست زن کیست، چه کرده است و چونی شخصیت او محلی از اعراب ندارد، هر که بوده، مقتول بودنش منتفی نمی‌شود. زن، مقتول که قرار است بر اساس الگوی عمومی رابطه‌ی جنسیت مسلط در سطح جامعه، در رابطه «همسری» در مقابل آقای نجفی فرو دست باشد، قرارهای اجتماعی نوشته (مندرج در قوانین) و نانوشته (بر حسب فرهنگ، سنن، ایدئولوژی‌های مسلط و گفتمان‌های قدرت رایج) را نادیده گرفته و تن به فرودستی نداده است. در این مورد نیز مثل همه‌ی روابط اجتماعی دیگر که فرودستان در کل یا فرد فرودستی به رابطه‌ی سلطه در نهایت تن نمی‌دهد، مسئله باید با اعمال قهر حل می‌شد که شد. دیدن توازی و این‌همانی بین راه حل نهائی در سطح کلان و این اتفاق در سطح خرد چندان سخت نیست. در هر دو سطح کلان و خرد راه حل نهائی برای تضمین رابطه‌ی سلطه چه جنسی، چه اقتصادی و چه سیاسی و ... در جامعه‌ی نابرابری یکی است: اعمال قهر! آیا شانس برای خروج و فرار از این الگو وجود دارد؟ خیر، اگر با دیگران «به سمت رویاهایت نروی» ...

اگر برده‌ای عادات خود شوی/ اگر همیشه از يك راه تکراری بروی/ اگر روزمرگی را تغییر ندهی/ اگر رنگ‌های متفاوت به تن نکنی/ یا اگر با افراد ناشناس صحبت نکنی ... » (نرودا-شاملو، به آرامی آغاز به مردن می‌کنی)، اگر مسئله را اجتماعی نبینی، اگر دست یاری به سوی دیگران دراز نکنی، باید به آرامی در روابط سلطه‌بمیری یا به ضرب گلوله همچون زن مورد بحث کشته شوی.

برای دیدن گفتار آقای زیبا کلام و دیگری رجوع شود به:

<https://www.jamran.ir/fa/tiny/news-1196241>

گوشه‌ای از گزارش سازمان ملل:

<https://www.npr.org/sections/goatsandsoda/2018/11/30/671872574/u-n-report-50-000-women-a-year-are-killed-by-intimate-partners-family-members?t=1559284327423>

سپاه پاسداران، تروریسم و امپریالیسم از فرامرز دادور

در ماه‌های اخیر، بعد از قرار گرفتن سپاه پاسداران در لیست تروریست از طرف حکومت آمریکا، بررسی‌ها و تحلیل‌های زیادی انجام گرفته‌اند. در خطوط زیر به این موضوع پرداخته می‌شود. مردم ایران، طی 40 سال گذشته در زیر لوای اختناق سیاسی و سرکوبهای تروریستی از جانب جمهوری اسلامی و نهاد‌های ارتجاعی آن از جمله سپاه پاسداران انقلاب اسلامی زندگی ناهنجاری داشته‌اند. سپاه پاسداران، از اوایل انقلاب، در جهت صدور ایده‌های "انقلاب اسلامی" در داخل و خارج از کشور مهمترین عامل برای پیشبرد سیاستهای تروریستی/امنیتی رژیم بوده و بخش اطلاعات آن در ترور و کشتار دگر اندیشان شرکت داشته است. از اوایل 1380، سپاه با دخالت در سیستم اقتصاد ایران و توانمند کردن خویش بلحاظ مالی، علاوه بر نقش قدرت سرکوبگر نظامی، با تمام قوا نظام ارتجاعی جمهوری اسلامی را حفاظت کرده، بدان جهت کنشگران راه آزادی و عدالت

را دستگیر، شکنجه، زندانی و اعدام نموده است.

سپاه در خارج از کشور، با کمک به تشکیل جریان‌ات "شیعه" به گونه ای در راستای سیاستهای ماجراجویانه و مخرب نظام عمل نموده است و با قرار گرفتن آن در لیست تروریستی دولت آمریکا باعث گردیده که بین ایران و آمریکا امکان تصادم های نظامی و خطرات دیگر بروز کند. سیاستهای مخرب و ایدئولوژیک رژیم در سوریه، لبنان، کرانه غزه، مانند نظامی گریهای آمریکا، اسرائیل و شیخ نشینهای ارتجاعی در منطقه موجب ترور، جنگ و ویرانی بیشتری شده است. همه این برنامه ها در شرایطی انجام میگیرند که جریان‌ات راست و ارتجاعی در کشورهای آمریکا، اسرائیل و عربستان با استفاده از ماجراجویی های افراطی از سوی جمهوری اسلامی، سیاستهای منفعت جویانه و ضد مردمی خود را به پیش میبرند. وزیر امور خارجه آمریکا، مایک پمپئو، از جمله در مرکز انجام این سیاستها قرار دارد. حرکتهای توطئه گرانه مانند کمک به راه اندازی جریان‌ات افراطی اسلامی و تداوم تشنج و نزاع های سیاسی و نظامی به نفع سرمایه های کلان مالی، نظامی و نفتی در کشورهای بزرگ امپریالیستی و همچنین حکومتگران ارتجاعی در منطقه تمام میشود. اقدامات جنگجویانه و تروریستی آمریکا و متحدانش همچنین باعث روی آوری بیشتری از جانب سپاه پاسداران به سرکوبهای امنیتی و ایجاد خفقان بیشتر سیاسی در داخل کشور شده و میشود.

جنبشهای مردمی در ایران، از اوایل قرن 20 در راه آزادی و عدالت مبارزه نموده و بخشا با شرکت در تجمع ها و سازمانهایی دمکرات و چپ، آگاه هستند که وجود استبداد سیاسی و دخالتهای امپریالیستی بزرگترین دلایل برای تداوم محرومیت و ناهنجاری های گسترده در جامعه میباشد. سرکوب های روزانه جمهوری اسلامی بطور روزانه از سوی مردم لمس میگردد و شاید در این مورد به توضیح نیاز فراوانی نباشد. اما وضعیت ویرانگرانه ناشی از استراتژی امپریالیستی از سوی انحصارات جهانی و دول محافظ آنها برای خلیها روشن نیست. در جائیکه بنا بر دلایل گوناگون (عمدتا ناشی از وجود روند تاریخی امپریالیستی) ارزش نیروی کار واحد در جوامع توسعه یابنده هنوز به مراتب از کشورهای پیشرفته کمتر است و در نتیجه در پروسه مبادله زنجیره ای کالا در سطح جهان، با پایین بودن متوسط ارزش نیروی کار در عوض به سهم سود بری و در واقع چپاول نیروی کار در این کشورها (اکثریت توده های زحمتکش)، بنفع صاحبان سرمایه در کشورهای متروپل تمام میشود، مهم است که تاثیر مخرب

سیاستهای اقتصادی امپریالیستی، نیز برملا گردد. وجود فقر و محرومیت وسیع در سراسر جهان بویژه در جوامع توسعه یابنده که عمدتاً تحت نظامهای بسته و غیردمکراتیک قرار دارند، یادآور نتایج مخرب و در واقع به نوعی وجود تروریسم اقتصادی امپریالیستی، نیز در زندگی توده های مردم است.

مطالعات اقتصادی نشان میدهند که در دوران کنونی وجود اختلاف فاحش بین سطح دستمزد بین کشورهای پیشرفته و توسعه یابنده علت اصلی برای سودبری است. برای مثال در سال 2014، مخارج نیروی کار واحد (عمدتاً مخارج ناشی از دستمزد و مقدار تولید) در هندوستان، چین و مکزیک در مقایسه با آمریکا، 37، 45 و 43 درصد بود (مانتلی ریویو: مارس 2019 ص 15). در واقع ارزش نیروی کار تولید شده در جهان توسعه یابنده بروشنی استخراج و ثبت نمیگردد بلکه عمدتاً تصرف میگردد و دلیل عمده آن وجود مناسبات قدرت نابرابر بین جوامع پیشرفته و رشد یابنده با راهبری شرکتهایی فراملیتی میباشد. در این شرایط جدید امپریالیستی و بر مبنای سیستم استثماری "زنجیره کالائی جهانی" که ناشی از نابرابری عمیق دستمزد، درجه متفاوت استثمار و هجوم به روش تصرف ارزش نیروی کار است که 6 فرد ثروتمند که بیشتر آنها آمریکائی هستند دارای ثروتی بیشتر از نصف مردم دنیا (3.8 بلیون) میباشند (همان: 18). بر این اساس است که صاحبان اصلی سرمایه ها، شرکتهای اقتصادی آنها و دول مدافع این مناسبات (بویژه آمریکا) ضرورت استفاده از تمامی موازین سیاسی، اقتصادی و نظامی را دیده و هم اکنون در خیلی از مناطق دنیا نزاع ها و جنگهای متنوع تروریستی ادامه دارد.

اقتصاد سرمایه داری، برای حیات خود به توسعه دائمی بازار و گسترش در مصرف نیازمند است که به نوعی در سیاست خارجی دول امپریالیستی، بویژه آمریکا تاثیر گذار است. عنوان "دفاع از دمکراسی" ظاهر قضیه جهت حمله و اشغال به افغانستان، عراق و سوریه بوده است. گرچه در سال 2011، رژیم ارتجاعی بشار اسد مبارزات آزادیخواهانه مردم سوریه را سرکوب نمود و به گزارش سازمان ملل در آن مقطع 5000 نفر قتل عام گردیدند، اما تعرض از سوی قدرتهایی خارجی و بویژه آمریکا، این کشور را به جولانگاه رقابت سیاسی-جفرلفیلئی و نابودی بیشتر زندگی مردم تبدیل نمود. در سال 1963 آمریکا و انگلستان در کودتای ضد عبدالکریم قاسم رهبر مردمی عراق شرکت نموده، باعث بر روی کار آمدن حزب بحث و صدام

حسین ارتجاعی شد. حمله آمریکا به افغانستان و عراق دلیل اصلی برای شکل گیری داعش بود. بنا بر گزارش از سوی ایروایر کشتار غیر نظامیان ناشی از بمبارانهای آمریکا و متحدانش بین 6500 و 10000 بوده، تعداد کشته شدگان در عراق بین 268 تا 295 هزار بوده و بالای 3 میلیون متواری شده اند. عراق پایگاه جدیدی برای دخالت در منطقه و بقول داند ترامپ "نظارت بر اعمال ایران" گردیده است. در افغانستان هم بالای 150 هزار کشته شده اند. در واقع دولت آمریکا هیچ گونه حقی برای دخالت و تعرض در این کشورها، بنا بر بهانه های "مقابله با تروریسم"، "تشویق دموکراسی"، "سازندگی دولتی" ندارد و در واقع فعالیت و شرکت در جنبش ضد جنگ یک وظیفه اساسی برای جنبش مردمی میباشد.

در ایران، هم اکنون تقریباً 60 درصد از مردم در زیر خط فقر مطلق (حدود 5 میلیون تومان) بوده، حدود 6 میلیون بیکار هستند و متأسفانه شدت گیری در تحریم های اقتصادی و جلوگیری از فروش نفت وضعیت برای جامعه ایران را بسیار وخیم نموده است. در جاییکه یک حکومت دموکراتیک مردمی وجود ندارد و اقلیتی از حاکمان، سرمایه داران خودی و ارگان محافظ آنها سپاه پاسداران، برغم ادعای آن (توسط حسین سلامی فرمانده جدید سپاه)، توان مقاومت در برابر یورشهای اقتصادی، سیاسی و احیاناً نظامی را ندارند، بغیر از طرح شعارهای توخالی که مثلاً "باید حاکمیت اسلام را به تمدن تبدیل کنیم و سپاه (جواد ظریف، وزیر امور خارجی) باید ظرفیت نقش آفرین" و مسئولان امنیتی "آبراه تنگه هرمز را داشته باشد. موضوع این است که مردم ایران با این وضعیت بسیار وخیم و خطرناک چه بکنند. البته، پاسخ بسیار ساده امید به قیام سراسری توده های مردم برای پیروزی انقلاب میباشد.

اما در شرایط کنونی چه باید نمود؟ مهم این است که باید سعی گردد در هر مقطع زمانی راهکارهای مشخص و مناسب با سیستم قدرت حاضر پیدا نماید. بنظر میرسد که مناسب است، جنبشهای مردم در مقابل سیاستهای سرکوبگرانه و تروریسم جمهوری اسلامی از راهکارهای گوناگون سیاسی مدنی و همچنین انقلابی استفاده کنند. امروزه، کارگران، زنان، دانشجویان و فعالان محیط زیست و حقوق بشر با توسل به اعتصاب و اعتراض در مقابل رژیم مقاومت میکنند. اما این مبارزات هنوز پراکنده و سازمان نیافته هستند. بیهی است که در صورت نضج حرکتی اعتراضی به گونه ای سراسری و در پیوند با یکدیگر، در پدید آمدن زمینه های اولیه برای قیام ملی جهت

بالا گرفتن تنش، افزایش خطر جنگ

فرصتی برای سرکوب مبارزات مردم ما علیه نظام جنایت کار و فاسد
جمهوری اسلامی ایران!

هفته گذشته، دولت ایالات متحده آمریکا در تداوم
وتشدید تحریم ها و به دنبال تلاش برای به صفر
رساندن صادرات نفت ایران و با هدف فشار حداکثر
به رژیم جمهوری اسلامی، صنایع آهن، فولاد،
آلومینیم و مس را نیز به لیست تحریم ها اضافه
کرد. همچنین در روزهای اخیر، ناو هواپیما
بر "آبراهام لینکلن" و بمب افکن های "ب - 52"



عازم خلیج فارس شدند. جمهوری اسلامی نیز از یک سو ارتباطات خود با
گروه های شبه نظامی تحت حمایتش در منطقه را فعالتر کرده و گفتمان
تهدید آمیزش بر علیه آمریکا را شدت بخشیده و هشدار داده است که
در صورت لزوم به منافع این کشور در سرتاسر دنیا و بخصوص در
منطقه، ضربه های جدی وارد خواهد کرد. این تحریکات، خطر درگیری
نظامی و بروز جنگ خانمانسوز در ایران و منطقه را افزایش داده
است.

همزمان با اقدامات عملی تنش افزا، از یک طرف، سران و مسئولین
نظامی و سیاسی دو کشور بر طبل جنگ و تحریکات متقابل می کوبند و
زمینه ای فراهم می کنند که می تواند خواسته و یا ناخواسته در اثر
جرقه ای، جنگ شعله ور شده، هزاران انسان بیگناه و کل منطقه را
به کام مرگ و نیستی بکشاند و از طرف دیگر همدیگر را دعوت به
مذاکره می کنند.

در روزهای اخیر همچنین شاهد قدرت نمایی و شاخ و شانه کشیدن های برخی از مقامات سپاه و بسیج و تحریکات متقابل برخی دیگر از طرفداران تشدید تحریم و طرفدار جنگ افروزی توسط شخصیت های نظامی ایالات متحده آمریکا، عربستان سعودی و اسرائیل نیز بوده ایم. انتصاب دریادار علی فدوی به عنوان جانشین فرمانده کل سپاه با توجه به سابقه او (بازداشت ۱۰ ملوان آمریکایی در سال ۱۳۹۵) و محمد رضا نقدی به عنوان هماهنگ کننده سپاه پاسداران (با سابقه امنیتی و اطلاعاتی و رابطه خوبی که با فرماندهان حشد الشعبی دارد)، از جانب خامنه ای را می توان نمونه دیگری از این قدرت نمایی ها تعبیر کرد. هر چند یکی از اصلی ترین دلایل این گزینش ها، می تواند هراس از شورش و اعتراضات مردمی و به نوعی اعلام آمادگی و تدارک برای سرکوب گسترده خیزش همگانی مردم باشد.

با توجه به تحریکات متقابل سران سیاسی نظامی دو کشور و نظرسنجی های گوناگون که نشان می دهند اکثریت مردم آمریکا موافق وارد شدن به یک جنگ دیگر و پرداخت هزینه های مالی و انسانی آن نیستند، بنظر میرسد که در وهله اول، ترامپ قصد دارد رژیم جمهوری اسلامی ایران را در موضعی کاملاً ضعیف به پای میز مذاکره بکشانند و از آن به عنوان یک موفقیت در عرصه دیپلماسی خارجی استفاده انتخاباتی کند. رژیم ایران نیز علیرغم رجز خوانی ها، در پی راه و چاره ایست که با حفظ "آبروی نداشته" و با لاپوشانی موقعیت بحرانی وضعیفش، شرایط آمریکا را اندکی تعدیل نموده و با این کشور وارد مذاکره شود.

هر چند با این ارزیابی، در حال حاضر نمی توان "قریب الوقوع بودن" جنگ و درگیری نظامی را نتیجه گیری نمود اما باید در نظر داشت که در شرایط فعلی، منطقه خاورمیانه و بویژه حوزه خلیج فارس شبیه به بشکه ای از باروت است که هر اتفاق کوچکی می تواند باعث انفجار آن شده و منجر به درگیری نظامی بین ایران و آمریکا و همچنین برخی از کشورهای منطقه (عربستان سعودی، امارات متحده، قطر، اسرائیل و...) شود. ضمناً باید توجه داشت که آمریکا گزینه "جنگ محدود" به عبارتی بمباران نقاط استراتژیک ایران، را برای به زانو در آوردن و تسلیم کردن رژیم (نه الزاماً سرنگونی آن)، در نظر داشته و منتفی نمی داند. البته در این صورت، مهار "جنگ محدود" و جلوگیری از گسترش و دامنه درگیریهای نظامی در منطقه بسیار دشوار به نظر می رسد.

در این فضای پرتنش، وضعیت ناهنجار اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور و مبارزات حق طلبانه مردم، اخبار و افکار عمومی در داخل و خارج،

درسایه احتمال بروز درگیری نظامی و جنگ قرار گرفته اند. فاجعه سیل مرگبار و عواقب آن عملاً به حاشیه رانده شده اند. رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی با بهره گیری از این اوضاع نه تنها به دستگیری و زندانی کردن فعالین سیاسی مدنی همچنان ادامه می دهد بلکه جنبش های اعتراضی مردم در خطر سرکوب بیشتر قرار گرفته اند.

“همبستگی برای آزادی و برابری در ایران”، صف آرای نظامی و وضعیت جنگی را بـ سود مردم ایران و منطقـ نمیداند و فکر میکند جنبشهای در حال اعتلای مردمی، بر اثر تشدید فشارهای پلیسی ناشی از جنگ، در تنگنای گسترده تری قرار گرفته و وادار بـ عقب نشینی میشوند. ما همچنین ادامه و تشدید تحریم هایی که بار و فشار آن قبل از هرچیز بر دوش اقشار وسیعی از مردم سنگینی کند و نیز به ویژه درگیری نظامی و جنگ را قاطعانه محکوم کرده و ضمن رد و افشای اقدامات سطله جویانه و مداخله گرانه خارجی، به ویژه آمریکا، با صدای بلند اعلام می کنیم که مسئولیت اصلی این اوضاع فرسایشی، بحرانی، پرتنش و خطرناک، در درجه اول متوجه رژیم جمهوری اسلامی حاکم بر ایران می باشد.

مداخله گری این رژیم در امور داخلی کشورهای همسایه، تشکیل، استفاده و پشتیبانی از گروه های نظامی و شبه نظامی به عنوان ابزار سرکوب و ترور در داخل و عملیات تروریستی در خارج از مرزهای ایران، از عوامل اصلی ایجاد این شرایط بحرانی و خطرناک برای مردمان ایران و منطقه هستند. ما ضمن اعلام مخالفت با هرگونه دخالت خارجی در امور مربوط به حق تعیین سرنوشت مردم ایران، عمیقاً بر این باوریم که تنها راه برون رفت از بحران و تنش و سایر مصیبت هایی که مردم و جامعه ما طی ۴۰ سال متحمل آن شده اند، حرکت در جهت سرنوشتی رژیم جمهوری اسلامی ایران با اتکا به نیروی توده ها می باشد.

نه به تنش، نه به جنگ

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ایران

“همبستگی برای آزادی و برابری در ایران” *

2 خرداد 1398 – 23 مه 2019

*- احزاب و سازمانهای تشکیل دهنده : اتحاد دمکراتیک آذربایجان - بیرلیک، جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران، حزب تضامن دمکراتیک اهواز، حزب دمکرات کردستان ایران، حزب دمکرات کردستان، حزب کومه له کردستان ایران، حزب مردم بلوچستان، سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، شورای موقت سوسیالیستهای چپ ایران، کومه له زحمتکشان کردستان

نُوتردام ما کجاست؟ از فاضل غیبی

واکنش دو گروه ایرانی در برابر آتش سوزی نُوتردام ذلت فرهنگی ما را در نتیجۀ چهار دهه حکومت اسلامی بخوبی نشان میدهد. گروه نخست اسلامزدگانی هستند که به توحش داعشی بر هرچه بوی تمدن و انسانیت دارد، خنجر می کشند و نه تنها از مرگ کافران خشنودند که حتی از نابودی نیایشگاهها هم هلهله سر می دهند. این توحش همانست که میرزا آقاخان کرمانی 150 سال پیش سرچشمه اش را نشان داد:



«کجایند پیشینیان ایران که سر از دخمه بردارند و ببینند خوی زشت شترچرانان عرب، چنان در نهاد ایرانیان رخنه کرده که ریختن خون را بسیار مبارک می پندارند...» (1)

با اینهمه باید سپاسگزار بود که وابستگان به این گروه همان هستند که می نمایند. اما گروه دوم چپهای جهان سومی هستند که از زندگی طولانی در کشورهای غربی تنها این را یاد گرفته اند که بدویت اسلامی را در پس «عدالت طلبی» پنهان کنند. آنان بر این طبل می کوبند،

که کاش میلیونرهای فرانسوی بجای پرداخت هزینۀ بازسازی بنایی از سنگ و چوب، ثروت خود را میان «جلیقه زردها» و دیگر نیازمندان تقسیم می‌کردند:

« سنبل خرافه و جهل سوخت. شوکه شدید؟ اما آیا از فلاکت و کشتار و بدبختی و ستمی که بر انسان رفته و می‌رود هم شوکه می‌شوید؟ نگران نباشید جهان سرمایه این سنبل جهل و خرافه اش را زیباتر بازسازی خواهد کرد تا بدین وسیله جهل و خرافه و مذهب را زنده نگه دارد...» (سیاوش کهرنگ)

«اکنون پاریس غمگین است، اما بشردوستی آنها نیز طبقاتی است. برخوردشان به حفظ آثار فرهنگی و میراث بشریت نیز طبقاتی و غارتگرانه است... ما اگر به خرافات معتقد بودیم، آتشگیری نوتردام را محصول «آه» مردم سوریه و یمن می‌دانستیم...» (توفان، حزب کار ایران، اردیبهشت 1398)

در کنار این تمدن‌ستیزان گروه بزرگ دیگری نوتردام را نه بنایی با اهمیت مذهبی، بلکه بنایی با ارزش تاریخی و فرهنگی می‌دانند و یادآور می‌شوند که در اروپا «اکثریت مردم آزاداندیش و روشنفکرانند و به دین پیشیزی ارزش نمی‌دهند.»

اما این تصور نیز درست نیست و دستکم این تناقض را نشان می‌دهد که هرچند اکثر اروپاییان (حدود 70 درصد) دیگر مذهبی نیستند (بدین معنی که نیروهای آن‌جهانی را در زندگی این جهانی مؤثر نمی‌دانند)، اما دین را بعنوان امری مهم در زندگی اجتماعی در نظر دارند و هرچند دیگر بطور منظم به کلیسا نمی‌روند، اما نهادهای دینی را بعنوان ضرورتی اجتماعی پذیرفته‌اند.

این ویژگی برای ما ایرانیان از اهمیت خاصی برخوردار است، زیرا با وحشی‌ترین حکومت مذهبی دست به گریبانیم، که نه تنها از قتل دگران‌دیشان ابایی ندارد، بلکه حتی برداشتن روسری را رسماً با یک سال زندان مجازات می‌کند. صرف‌نظر از چگونگی برکناری رژیم اسلامی این پرسش پاسخ خود را می‌جوید که اسلام در ایران آینده از چه جایگاهی برخوردار خواهد بود. خاصه آنکه امروزه گروه بزرگی از ایرانیان خود را مذهبی نمی‌دانند. آنان نه تنها اسلام، بلکه اصولاً دین را با عقب ماندگی و خرافات یکی می‌گیرند و آرزو می‌کنند ایران آینده از هرگونه دینی عاری باشد.

گرچه چنین واکنشی با توجه به جنایات حکومت اسلامی کاملاً قابل فهم

است، اما همانقدر پایه در احساسات دارد، که چهار دهه پیش استقبال توده‌های ایرانی از انقلاب اسلامی داشت. بنابراین ضروری است، پیش از آنکه شکاف بزرگ میان مذهب‌زدگان و مذهب ستیزان کشور را در جنگ داخلی فروبرد، دربار^۱ دین و نقش آن در جامعه به گفتگو و روشنگری گسترده پرداخته شود.

در این نوشتار اشاره‌ای می‌شود به پژوهش‌های اخیر در این باره و اینکه نقش دین در جامعه را باید در روندی تاریخی و بررسی کرد و نه تنها ادیان از ماهیتی یکسان برخوردار نیستند، بلکه آنها نیز (مانند مسیحیت در سده‌های گذشته) می‌توانند دگرگونی‌های بنیادینی بیاوند.

(1917 Émile Durkheim 1858م.) بنیانگذار دانش جامعه شناسی، به هدف شناخت ماهیت ناب و مشترک ادیان، به پژوهش دربار^۲ آیین‌های جوامع بدوی پرداخت. زیرا بدین نتیجه رسیده بود، که ادیان امروزی در بسیاری ویژگی‌ها از یکدیگر تأثیر پذیرفته اند و ترکیبی هستند.

پژوهش‌های او نشان داد که دین در جوامع بدوی از نقشی بنیانی برخوردار بود و به وسیله^۳ آن اصولاً شکل‌گیری جوامع بشری ممکن گشته است. بدین صورت که ذهن انسان برای آنکه قادر به فکر و سپس عمل در رابطه با محیط خویش باشد، به بسیاری عناصر ذهنی نیاز دارد. این عناصر در فرد a priori نهادینه نیستند و بواسطه^۴ تربیت و در اشتراک با دیگر انسان‌ها در ذهن او نقش می‌بندند. از جمله، تصور از «زمان» و «مکان» باید میان افراد جامعه مشترک باشد وگرنه نخواهند توانست در رابطه با هم به اندیشه و عمل دست زنند. (2)

دورکیم ثابت کرد که مراسم مذهبی و بنای نیایشگاه نقشی اساسی در بوجود آمدن تصور انسان از زمان و مکان داشته است. نیایشگاه در مرکز روستا امکان می‌داد، در ذهن انسان‌ها تصورات مشترکی دربار^۵ شمال و جنوب، و یا راست و چپ بوجود آید. همچنین با تکرار مراسم مذهبی در هر فردی تصویری مشترک از گذشت «زمان» شکل گرفت. بدین ترتیب دین با شکل دادن چنین مفاهیم مشترکی به بشر امکان داد تا موازینی برای همزیستی در جامعه بیابد و زندگی اجتماعی را سامان دهد.

دورکیم با پژوهش خود شناخت از نقش دین را تحولی انقلابی بخشید. پیش از آن تصور می‌شد، که جوامع دینی از همبستگی پیروانی تشکیل می

شوند، که از اعتقادات مذهبی مشترکی برخوردارند. اما امیل دورکیم کشف کرد، که دین در انسان نهادینه نیست، بلکه از راه تربیت بصورت باورهایی در ذهن فرد نشانده می شود. انسان این باورها را می پذیرد، نه آنکه آنها عقلی و علمی باشند، بلکه از اینرو که پذیرش آنها موجب وابستگی به گروهی می شود که او در میان نشان (همچنانکه در خانواده) احساس ایمنی، ثبات و گرمی می کند.

بنابراین دین در کنار دانش، فلسفه و هنر زمین مستقلی از شناخت بشری است و همانطور که هنر و یا فلسفه را نمی توان و نباید با علم سنجید، سنجش دین با علم و یا فلسفه نیز نارواست. سرمایه دین، اعتقاداتی ثابت است و با تکیه بر آن گروه مؤمنان به ثبات روحی و احساسی می رسند؛ از اینرو آن را بویژه با فلسفه نیز که بنیانش پرسشگری است نباید سنجید.

از سوی دیگر، می توان و باید کوشید که چهار زمین شناخت آدمی (علم، فلسفه، هنر و دین) با هم هماهنگ شوند. زیرا همانطور که بدون بهره گیری از دانش و مرتبه ای از همدوستی نمی توان عضو جامعه ای پیشرفته بود، وابستگی به دینی خرافی و اعمالی انسان ستیز نیز مانع پیشرفت اجتماعی است. شهروندان کشورهای اروپایی پس از برخوردهای شدیدی که در دو سه ده گذشته میان زمینه های شناخت برقرار بود، اینک به سوی تأمین هماهنگی میان آنها به پیش می روند.

بویژه برای اربابان کلیسا که تا چند سده پیش هم فعالیت های علمی، فلسفی و هنری را در سایه دین می دیدند بسیار دشوار بود که استقلال آنها را بپذیرند. خاصه آنکه تصور می شد که دین از مجموع دست آوردهای علمی، فلسفی و هنری تشکیل شده است و اگر آنها به استقلال برسند، از آن دیگر چیزی بجا نخواهد ماند. اما پس از آنکه بویژه دانش و فلسفه با پیشرفت های شگرفی استقلال خود از کلیسا را به کرسی نشان دهند، روشن شد که دین می تواند و باید پاسخگوی نیازهای اجتماعی ویژه ای باشد و اگر خود را درگیر دیگر زمینه های شناخت نکند، دیگر بر کرسی اتهام خردستیزی و تاریک اندیشی نیز نخواهد نشست.

وظیفه و نیز دین این است که با تحکیم روابط اجتماعی و پیوندهای احساسی میان پیروان، اعتماد میان آنان را تحکیم بخشد و آنان را به پیمانی آزادانه و مسئولانه برای بهبود اوضاع اجتماعی جلب کند. دین از این راه می تواند بر "قوه تشخیص فرد" ability to judge

تأثیری مثبت بگذارد و شعور اجتماعی social awareness را بهبود بخشد. در این صورت دین نقش مثبتی در پیشرفت اجتماعی بازی خواهد کرد، که از فلسفه، علم و یا هنر بر نمی آید.

در دوران روشنگری به هدف مبارزه برای درهم شکستن مخالفت کلیسا با پیشرفت علم و فلسفه، هم‌ خرافات و جنایات تاریخ به حساب دین نوشته شد. روشنگران سد 18م. بر ویژگی دوگانۀ دین آگاه نبودند و چنان جلوه می‌دانند که دین بلایی آسمانی است و بدون آن جوامع بشری سعادتمندتر می‌بودند.

درحالی‌که، چنانکه اشاره شد، بدون دین اصولاً جامعۀ بشری شکل نمی‌گرفت و دین بعنوان روح جمعی و پدیدۀ فراگیر اجتماعی که هم‌ نیکی‌ها و بدی‌های بشری را بازتاب می‌داد، در مراحل باعث شکوفایی و پیشرفت می‌شد و در دوران‌هایی به ارتجاع و جنایت دامن می‌زد.

از این نظر جالب است که پژوهش‌های اخیر نشان می‌دهند، مدنیت نوین نه در مبارزه با دین بوجود آمد، بلکه در دامن آن پرورش یافت! برای روشن شدن مطلب کافیت پرسیم دوران نوین از چه زمان آغاز شد؟

برخی برآنند که دوران نوین، در اروپا با انقلاب علمی و صنعتی در سد 19م. آغاز شد. درحالی‌که بدون «دوران روشنگری» و پیدایش فیلسوفانی که دلاورانه باورهای کهن را به کنار افکندند، انقلاب علمی در اروپا امکان نمی‌یافت. از سوی دیگر، اکثر جامعه شناسان برآنند که رفرم مذهبی مارتین لوتر که باعث دو پاره شدن کلیسا و جنگ‌های مذهبی سی ساله شد، عامل اولیۀ تحولات بسوی دنیای مدرن بود، زیرا نافرجامی جنگ‌های مزبور طرفین را مجبور به «صلح وستفالی» کرد که در آن آزادی عقیده به رسمیت شناخته شد و در نتیجه پیدایش اندیشمندان دوران روشنگری ممکن گشت. درحالی‌که برخی دیگر (مانند نیچه) باور دارند، که یک سده پیشتر، این رنسانس در سد 15م. بود که از انسان در کانون هستی نقشی نوین درافکند و بدین تکانه، به قرون وسطا پایان داد.

در این میان، تحولی که سده‌ها پیشتر آغاز شده بود از نظرها دور مانده است و آن کوشش برای ساختن کلیساهای عظیم در شهرهای اروپایی بود، که از سد پنجم آغازید و در سد 11م. اوج گرفت و به ساختن بیش از 400 Cathedral منجر شد، که اغلب چنان بزرگ بودند که می‌توانستند کل جمعیت شهر را در خود جای دهند. (فقط در سد 12م.

روشن است که ساختن این «ستون های زمین» Pillars of the Earth، که در رقابت با هم باید هرچه بلندتر ساخته می‌شدند، بدون پیشرفت در هم زمینه‌های علمی ممکن نبود. همین نکته با توجه به اینکه جمعیت اروپا از سد هفتم تا چهاردهم سه برابر شد، نشان می‌دهد که «قرون وسطا» چنانکه تصور می‌رود، نه تنها دوران تاریکی نبوده است، بلکه در سایه کلیسا، دانش‌های نوین، هرچند بطور نامحسوس، در حال رشد بودند. بنابراین شور و شوق مذهبی مسیحیان را که باعث می‌شد هزینه‌های سرسام‌آور بنای کلیساها را پردازند، باید عامل اصلی پیدایش دوران نوین دانست.

پذیرش این مطلب برای ما آسان نیست، زیرا نمی‌توانیم تصور کنیم، که ایمان مسیحیان در قرون وسطا چنین صمیمانه و فداکارانه بوده باشد! بدین سبب که اجبار به پذیرش اسلام (با توجه بدینکه پیشینیان ما پیش از آن به یکی از ادیان بزرگ جهانی ایمان داشتند) باعث شد نسبت به آن ریاکارانه رفتار کنند. شاهد آنکه، آنچه در سرایش پارسی، در نکوهش اسلام می‌یابیم، اصلاً قابل مقایسه با آثار ضددینی «قرون وسطای» اروپایی نیست. نخستین ناظر خارجی که متوجه این نکته شد، دو گوبینو، سفیر فرانسه در سد 19م، بود:

«من با بسیاری از بزرگان درباری و دانشمندان... در این خصوص صحبت کرده‌ام، ولی هیچک از آنها نتوانستند، بمن بگویند که برای چه، ایرانی اینقدر ریاکار شده و چرا این اندازه در تقدس و اظهار زهد غلو می‌نماید و حال آنکه باطناً این اندازه مؤمن نیست. و برای چه غالب این مردم حرفی را که می‌زنند، غیر از آنستکه حقیقتاً فکر می‌کنند.»

زیان دورویی مذهبی ایرانیان این بود که اسلام (صرفنظر از اینکه بکلی با موازین ایران‌شهری تضاد داشت) حتی پس از تبدیل به دین اکثریت نیز، نتوانست در میان ایرانیان به همدلی و همکاری در راه سازندگی دامن زند. اما دوگانگی ایرانی امروزه سودی بزرگ دارد و آن اینکه توده بزرگی از فرهیختگان (در مقایسه با دیگر کشورهای اسلامی) به سادگی ترک اسلام می‌کنند.

اما اگر این گام با بازیافت اخلاق والای ایرانی، توأم نباشد، گامی مثبت نیست و می‌تواند به ستیزه‌جویی و ناراستی، شکاف میان ایرانیان را تشدید کند. وانگهی، چنانکه اشاره شد، دین در فرد بر

«قدرت تشخیص» و در جامعه بر شعور اجتماعی تأثیر می گذارد. بدین سبب ترک اسلام تنها زمانی مثبت است که نگرش مهرورزانه را جانشین ستیزه جویی کند و از این راه به شعور اجتماعی بالاتری دامن زند. در زمینۀ فردی برای رسیدن بدین هدف لازم است که هر شهروندی برای آشنایی با هر چهار زمینۀ فلسفی، علمی، هنری و دینی بکوشد، تا بتواند در زندگی مانند خودرویی متعادل، به آزادگی و مسئولیت پذیری به پیش رود.

جامعه نیز مانند فرد، برای آنکه به تعادل و پیشرفت دست یابد، نیاز دارد که بداند تا بحال چه راهی پیموده و از چگونه هویتی برخوردار است. این دو در میراث فرهنگی و هویت ملی تبلور می یابند. همانطور که هویت دینی جامعه، بخشی از هویت ملی است، میراث مادی نیز نیمۀ مهم میراث فرهنگی است.

آتشسوزی در نوتردام نشان داد که میراث فرهنگی به چه حدّ برای جوامع پیشرفته اهمیت دارد. در این میان نوتردام خود میراث فرهنگی درخشانی است. نه تنها بدین که در 850 سال گذشته مکان اغلب رویدادهای تاریخی (مانند تاجگذاری ناپلئون و جشن پیروزی بر فاشیسم...) بوده است، بلکه پیش از آن نیز در این نقطه کلیسای دیگری قرار داشت که خود جایگزین پرستشگاهی رومی شده بود. به عبارت دیگر، در این نقطه از دیرباز تاریخ، همواره نیایشگاهی برپا بوده که بنا به دورکیم ذهن اجتماعی فرانسویان را تا به امروز شکل داده است. جالب است که در پنجاه متری در ورودی نوتردام، علامتی برنزی بر زمین نصب است که «نقطۀ صفر جاده در فرانسه» را نشانه گذاری می کند. (3)

چون از این منظر به ایران اسلام زده بنگریم، جامعه های را می یابیم، که میراث معنوی آن دریده و مخدوش شده و از کوشش نسل های گذشته جز خرابه هایی بجا نمانده است. جامعۀ سرگشته ای را می یابیم که پس از آنکه سده های دراز آشیان ادیان بزرگ جهانی بود، بر آن بزور شمشیر، مذهبی حاکم شد که قیله اش بیرون از مرزهای کشور قرار دارد. مذهبی که اعتقادات آن بازتاب زندگی بیابانگردی بود و در جهت مخالف ویژگی های مشترک جامعۀ شهرنشین ایرانی قرار داشت. بدیهی است که در سالیان چنین مذهبی سرافرازی ملی و آرامش اجتماعی نمیتوانست و نخواهد توانست چهره بگشاید.

راهی که حاکمان مسلمان در هزارۀ گذشته و ملایان حکومت گر در چهار دهۀ اخیر به هدف تداوم تسلط خود بر جامعۀ ایران در پیش گرفتند،

درهم‌کوفتن جلوه‌های مادی و معنوی ایران‌شهر بود تا جامع ایران بازتاب خود را در اسلام بیابد. از جمله، امروزه بیش از ده هزار «امام‌زاده» امید دارند، که هویت ایرانی را برای همیشه دگرگون کنند. بدین سبب هر گامی در جهت بازیافت میراث ملی کشور، از پاسارگاد و تخت جمشید تا دژ بابک و ارگ بم، راهی است که به هر گامی که در آن رویم، قدمی به سوی هویت ملی و سرافرازی ملی خود برداشته‌ایم.

(1) میرزا آقاخان کرمانی، سه مکتوب، انتشارات نیما، ص 180

(2) امیل دورکیم، صور بنیانی حیات دینی (1912م.)، ترجمه باقر پرهام، نشر مرکز، ص 27

(3) رضا نوری، «بازسازی نوتردام: ناپلئون و ناصرالدین شاه کلیسا را خواهند شناخت؟»، برگرفته از: تلویزیون میهن

گزارش سالانه عفو بین‌الملل درباره‌ی حقوق بشر در ایران

اوضاع حقوق بشر در ایران وخیم‌تر شده است

سازمان عفو بین‌الملل در گزارش مفصلی به بررسی همه جانبه وضعیت حقوق بشر در سال ۲۰۱۸ میلادی در ایران پرداخته است. در این گزارش با ذکر موارد متعدد تاکید شده که اوضاع حقوق بشر در کشور سیر نزولی شدیدی را طی کرده است.



سازمان عفو بین‌الملل به موارد متعددی از وخامت اوضاع در ایران از جمله اعتراض شدید مردم به گرانی و گسترش بی‌رویه فساد در کشور، برخورد شدید مأموران امنیتی با تظاهرات مسالمت آمیز مردم، دستگیری، شکنجه و محاکمات غیرعادلانه منتقدان اشاره کرده است.

در این گزارش آمده است که در سال ۲۰۱۸ "شکنجه و سایر رفتارهای بیرحمانه به طور گسترده اعمال شد و عاملان و آمران از مجازات مصون ماندند. شلاق، قطع عضو و سایر مجازات‌های بیرحمانه و غیرانسانی نیز به اجرا گذاشته شد. در طول سال، مقامات کماکان مرتکب تبعیض و خشونت گسترده بر پایه جنسیت، نظرات سیاسی، اعتقادات مذهبی، قومیت، گرایش جنسی، هویت جنسیتی و معلولیت شدند".

سازمان عفو بین‌الملل در گزارش خود از موارد متعدد و سیستماتیک محدودیت آزادی مذهب و عقیده در ابعاد حقوقی و عملی و صدور تعداد بالای احکام اعدام و محاکمه‌های غیرمنصفانه و اجرای اعدام‌ها در ملاء عام و اعدام محکومان که در زمان وقوع جرم، سن آنان کمتر از ۱۸ سال بوده نوشته است.

محدودیت‌ها در آزادی بیان، انجمن‌ها و اجتماعات

در گزارش سازمان عفو بین‌الملل آمده است که در سال میلادی گذشته "مقامات ایران بیش از پیش حق آزادی بیان، تشکیل انجمن و تجمعات صلح‌آمیز را سرکوب کردند و صدها تن را با اتهامات بی‌اساس تهدید امنیت ملی در زندان‌ها نگاه داشتند".

این سازمان حقوق بشری از جمله کسانی که در ایران با اتهامات گوناگون به زندان فرستاده شده‌اند، از "مخالفان سیاسی مسالمت‌آمیز، روزنامه‌نگاران، فعالان رسانه‌های اجتماعی، دانشجویان، فیلمسازان، موسیقی‌دانان و نویسندگان و مدافعان حقوق بشر از جمله وکلا، فعالان حقوق زنان، فعالان حقوق اقلیت‌ها، فعالان حقوق کارگران، فعالان محیط زیست، کنشگران علیه اعدام و افرادی که در پی یافتن حقیقت، عدالت و اقدامات جبرانی در ارتباط با اعدام‌ها و ناپدید کردن‌های قهری گسترده‌ی دهه ۶۰" نام می‌برد.

سازمان عفو بین‌الملل در این گزارش به بررسی موارد استفاده بیش از حد از نیروی قهر در سال گذشته در ارتباط با سرکوب اعتراضات به فقر و فساد در کشور پرداخته و از بازداشت‌ها و حبس‌های خودسرانه نوشته است.

به گزارش این سازمان مدافع حقوق بشر اغلب دستگیرشدگان در ایران از امکان انتخاب و دسترسی به وکیل محروم بوده‌اند. در ادامه گزارش با ذکر نمونه‌های متعدد از ادامه بازداشت نسرين ستوده و همسر او رضا خندان به جرم حمایت از زنانی که علیه حجاب اعتراض کردند و بازداشت وکلای دیگر از جمله امیر سالار داوودی، آرش کیخسروی، قاسم

شعله سعدی، فرخ فروزان، محمد نجفی، مصطفی دانشجو، مصطفی ترک همدانی، پیام درفشان و زینب طاهری یاد شده است.

سرکوب رسانه‌ها

سازمان عفو بین‌الملل در گزارش سالانه خود از ایجاد محدودیت‌های کاری و دستگیری و بازداشت فعالان رسانه‌ها نوشته است. در این گزارش آمده که در سال گذشته "مدیران برخی از کانال‌های تلگرامی که از محبوبیت بالایی در ایران برخوردار هستند با مجازات‌های سنگین حبس روبرو شدند". در اردیبهشت ماه گذشته تلگرام فیلتر شد و فیسبوک، توئیتر و یوتیوب همچنان فیلتر ماندند. میلیون‌ها ایرانی با استفاده از نرم افزارهای فیلترشکن همچنان به استفاده از تلگرام ادامه دادند.

در ادامه گزارش آمده است که "سانسور رسانه‌ها و ایجاد اختلال در امواج شبکه‌های تلویزیونی ماهواره‌های خارجی هم چنان ادامه داشت. تعدادی از روزنامه‌نگاران و فعالان رسانه‌های آنلاین به طرز خودسرانه دستگیر و بازداشت شدند؛ تعدادی نیز محاکمه و با احکام حبس و شلاق مواجه شدند. انجمن صنفی روزنامه‌نگاران همچنان در تعلیق ماند".

شکنجه زندانیان

سازمان عفو بین‌الملل در گزارش تازه خود با ذکر نمونه‌های متعدد و جزئیاتی از "شکنجه و سایر رفتارهای بیرحمانه، از جمله حبس‌های انفرادی طولانی مدت به ویژه در دوران بازجویی، به صورت سیستماتیک" نوشته است که در سال گذشته همچنان نقض حقوق زندانیان ادامه پیدا کرده است. در این گزارش آمده که "زندانیان مجبور به تحمل شرایط بیرحمانه و غیرانسانی زندان‌ها، از قبیل ازدحام در سلول‌ها، غذای نامناسب، کمبود تخت‌خواب، تهویه بد و شیوع حشرات بودند".

سازمان عفو بین‌الملل در ادامه در باره حصر خانگی سران معترض به انتخابات سال ۱۳۸۸ در ایران نیز اشاره کرده است.

محدودیت‌ها در آزادی مذهب و عقیده

به گزارش سازمان عفو بین‌الملل در سالی که گذشت، آزادی مذهب و عقیده به صورت سیستماتیک، هم در بعد حقوقی و هم در عمل نقض گردیده است در این گزارش خاطر نشان شده که "مقامات ایران همچنان معتقدان دیگر ادیان و خداناباوران را مجبور کردند مطابق با

مقررات و اصول مذهبی برگرفته از تفاسیر سختگیرانه از مذهب تشیع رفتار کنند. نقض همه جانبه حق تغییر یا انصراف از باورهای مذهبی ادامه یافت."

در ادامه این گزارش از وضعیت درآویش گنابادی و سرکوب تظاهرات آنان و بازداشت صدها تن یاد شده و آمده است که " بیش از ۲۰۰ تن از آنان، طی محاکمات غیرمنصفانه به چهار ماه تا ۲۶ سال حبس، تحمل شلاق، تبعید در داخل کشور، ممنوعیت خروج از کشور و ممنوعیت عضویت در گروه‌های اجتماعی و سیاسی محکوم شدند."

در ادامه این گزارش محدودیت‌های اقلیت‌های دینی و مذهبی از جمله در باره نوکیشان مسیحی و ادامه آزار و اذیت و بازداشت‌های خودسرانه آنان و همچنین مواردی از مجازات‌های طولانی مدت زندان چند تن از اقلیت آسوری و حمله‌های گسترده و سیستماتیک علیه اقلیت بهایی و بازداشت، حبس، اجبار به بستن کسب و کار، ضبط اموال، ممنوعیت استخدام در بخش دولتی و عدم دسترسی به آموزش عالی و تخریب و بی‌احترامی به قبرستان‌های آنان و همچنین تبعیض و محرومیت‌ها در باره مسلمانان سنی مورد بررسی قرار گرفته است.

تبعیض علیه زنان و دختران

در گزارش سازمان عفو بین‌الملل گوشزد شده که در سال گذشته زنان همچنان با تبعیض‌های ریشه‌دار در قوانین خانواده و جزا از جمله در زمینه حق طلاق، اشتغال، ارث و دستیابی به سمت‌های سیاسی مواجه بودند. قوانین مدنی ایران همچنان زنانی که با مردان غیرایرانی ازدواج کرده بودند را از حق انتقال تابعیت ایرانی به فرزندان‌شان محروم کردند و لایحه تامین امنیت زنان در برابر خشونت همچون سال‌های قبل بلا تکلیف باقی ماند. سازمان عفو بین‌الملل نوشته است که مقامات ایران در سال گذشته همچنان از پذیرش خشونت‌های جنسیتی، از جمله خشونت خانگی و تجاوز در بستر زناشویی، به عنوان جرم سر باز زده‌اند و خشونت علیه زنان و دختران، از جمله خشونت‌های خانگی و ازدواج‌های اجباری و زودهنگام، به طور گسترده رواج داشته است.

در ادامه گزارش آمده که "همزمان میلیون‌ها زن به خاطر تن ندادن به مقررات سختگیرانه پوشش اسلامی از سوی نیروهای گشت ارشاد مورد آزار و اذیت و انواع خشونت‌ها و تبعیض‌ها قرار گرفتند. از آواز خواندن و در مواردی حتی نواختن ساز توسط زنان در انظار عمومی جلوگیری شد و مقامات هنوز از ورود زنان به استادیوم‌های فوتبال ممانعت کردند."

سرکوب مبارزات کارگری

در سالی که گذشت ممنوعیت تشکیل اتحادیه‌های صنفی مستقل همچنان ادامه یافت.

هزاران کارگر در اعتراض به دستمزدهای معوقه، شرایط کاری بد و مشکلات دیگر دست به تظاهرات مسالمت‌آمیز و اعتصاب زدند. مقامات صدها تن از آنها را بازداشت و بسیاری را به حبس و شلاق محکوم کردند. سازمان عفو بین‌الملل در گزارش خود همچنین در باره بازداشت ده‌ها کارگر اعتصابی شرکت نیشکر هفت تپه و دستگیری خشونت‌آمیز در پی اعتصاب چند هفته‌ای ده‌ها تن از کارگران فولاد اهواز نوشته است.

در پایان این گزارش سازمان عفو بین‌الملل ضمن اشاره به ادامه "صدور احکام اعدام در پی محاکمه‌های غیرمنصفانه و اجرای احکام اعدام گاه حتی در ملاءعام" یادآوری کرده است که با وجود اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر، چندین نفر که در زمان وقوع جرم کمتر از ۱۸ سال سن داشتند اعدام شدند و کودک-مجرمان بسیار دیگری در صف اعدام باقی ماندند.

در گزارش همچنین آمده است که قانون مجازات اسلامی "همچنان سنگسار را به عنوان یکی از روش‌های مجازات اعدام به رسمیت شناخت. برخی از رفتارهای جنسی همجنس‌گرایانه رضایتمندانه که اساساً نباید به عنوان جرم تعریف شوند و جرایم مبهمی همچون "سبالنبی"، "محاربه" و "افساد فی‌الارض" همچنان مشمول مجازات اعدام شدند".

به نقل از دویچه وله فارسی